عدالت اجتماعى از منظر نهج البلاغه

معرفت سال بيست و دوم ـ شماره 184 ـ فروردين 1392، 95ـ108

سيدجواد احمدى\*

چكيده

اجرا و برقرارى عدالت اجتماعى در جامعه مهم ترين وظيفه انبيا و ائمّه اطهار عليهم السلام مى باشد؛ امام على عليه السلام خود مجسمه عدالت و سخنان او راهگشاى بشريت مى باشد. اين تحقيق آشنايى با سخنان گهربار حضرت درباره عدالت اجتماعى است. روش پژوهش، توصيفى ـ تحليلى و باروش اسنادى موضوع مورد تحقيق و بررسى قرار گرفته است.

 مهم ترين يافته هاى تحقيق عبارتند از: امام على عليه السلام برقرارى عدالت اجتماعى را برترين عمل و رهبر عادل را بهترين و شايسته ترين بندگان خداوند دانسته است. به نظر اميرمؤمنان عليه السلام برقرارى عدالت اجتماعى باعث رضايت مندى مردم از حكومت و جلوگيرى از شورش هاى مردمى شده و در نتيجه، ثبات و امنيت كشور را تضمين خواهد كرد. از منظر مولاى متقيان، مردم نيز در تحقق عدالت اجتماعى نقش مهم دارند. حضرت على عليه السلام هواهاى نفسانى، حاكم و كارگزاران ناشايست و... را مهم ترين موانع برقرارى عدالت اجتماعى برشمرده است.

كليدواژه ها: امام على عليه السلام، نهج البلاغه، عدالت، عدالت اجتماعى.

\* كارشناس ارشد علوم سياسى مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى قدس سره. ahmadi.amin2009@gmail.com

مقدّمه

عدالت مهم ترين و اساسى ترين خواسته تمامى انسان ها در طول تاريخ بوده است؛ حتى كسانى كه خود در عمل بدان پايبند نبوده، اما دوست داشته اند مردم با ايشان رفتار عادلانه داشته باشند. اهميت عدالت به حدى است كه خداوند متعال آن را به عنوان يكى از اصلى ترين اهداف رسالت انبيا دانسته و مى فرمايد: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» (حديد: 25)؛ ما رسولان خود را با دلايل روشن فرستاديم و با آنها كتاب و ميزان نازل كرديم تا مردم قيام به عدالت كنند.

 ازآنجاكه تحقق عدالت فردى در گرو عدالت اجتماعى است، عدالت اجتماعى از جايگاه ويژه و خاصى برخوردار مى باشد.

 تحقق «عدالت اجتماعى» به مفهوم احقاق حقوق افراد، سامان دهى منطقى ميزان بهره مندى و دسترسى افراد از امكانات جامعه و جلوگيرى از هرگونه ناديده گرفتن و زيرپا گذاردن حقوق فردى و اجتماعى اعضاى جامعه، تنها راه تضمين زندگى آرام، رو به پيشرفت، موفق و آرمانى براى افراد است. به هر ميزان كه جامعه از عدالت بى بهره، و از بيدادگرى و بى عدالتى رنجورتر باشد، جلوه هاى غيرانسانى و زجرآور تزاحم منفعت ها و تقابل خواسته ها و نيز فزون خواهى هاى ظالمانه و چپاول و تاراج خودخواهانه اموال و امكانات جامعه توسط گروهى اندك آن هم به قيمت بدبختى و استضعاف عده كثيرى از اعضاى جامعه، آن جامعه را فراخواهد گرفت و در نتيجه، اجتماع در عذاب اختلافات طبقاتى و تكاثرهاى قومى و قبيله اى و تفاخرهاى متكبرانه گروهى و نيز رنج فقر و بيچارگى و استثمار و پايمال شدن حقوق ديگران، گرفتار خواهد شد.

 امام على عليه السلام مجسمه عدالت و نمونه كامل انسان عادل بوده و سخنان گهربار و سيره حكومتى وى در برقرارى عدالت اجتماعى درس بزرگ براى بشريت است كه اگر به آنها تمسك شود، بسيارى از مشكلات امروزى جامعه بشرى حل خواهد شد.

 درباره عدالت اجتماعى از منظر نهج البلاغه، آنچنان كه بايد كار نشده است و جاى بحث فراوان دارد. در اين تحقيق مختصر سعى شده است به سؤالات ذيل از منظر نهج البلاغه پاسخ داده شود:

 1. عدالت اجتماعى از چه جايگاه و مزايايى برخوردار مى باشد؟

 2. نقش مردم در تحقق عدالت اجتماعى چگونه است؟

 3. چه عواملى مانع برقرارى و اجراى عدالت اجتماعى مى شوند؟

 بنابراين، در اين تحقيق بعد از مفهوم شناسى و تعريف عدالت و عدالت اجتماعى، به جايگاه و مزاياى برقراى عدالت اجتماعى اشاره شده است. در ادامه، درباره نقش مردم در تحقق عدالت اجتماعى بحث شده و در نهايت، موانع اجراى عدالت مورد تحقيق و بررسى قرار گرفته است.

عدالت در لغت

در لغت، چندين معنا براى واژه «عدل» و «عدالت» ذكر شده كه به برخى از آنها اشاره مى شود:

 1. عدل به معناى راستى، سادگى، داد انصاف، داورى و درستى است (سياح، بى تا، ج 2، ص 1017).

 2. عدالت به معناى دادگرى، انصاف، راستى، صداقت، درستى، رفتار يا كردار درست مى باشد (آذرنوش، 1383، ص 425).

 3. عدل يعنى: داد كردن، داد دادن، نهادن هرچيز به جاى خويش، حد متوسط ميان افراط و تفريط در هريك از قوا، دادگرى،انصاف،اندازه وحداعتدال(معين،1360،ج2،ص2282).

 عدالت در اصطلاح

انديشمندان تعاريف گوناگونى براى عدالت ذكر نموده اند كه برخى از آنها به قرار ذيل مى باشند:

 1. سقراط «عدالت» را حسن و فضيلت نفس انسانى مى داند و معتقد است كه عدالت هم در نفس انسانيت يافت مى شود و هم در هيئت اجتماع بهتر است (افلاطون، 1374، ص 89).

 2. افلاطون «عدالت» را اين گونه تعريف نموده است: «تفويض امور به كسانى كه لياقت آن را دارند، عدالت است؛ يعنى هر كارى به حسب لياقت فردى به وى اعطا مى شود» (ساباين، 1353، ص 44).

 3. ملّاصدرا در تعريف «عدالت» مى نويسد: «عدل نه به معناى رعايت تساوى بين اشيا، بلكه رعايت استحقاق هاست كه اختلاف سطح در استحقاق كمال، تفاوت موجودات را به دنبال داشته است» (مطهرى، 1370، ص 80ـ81).

 4. ملّااحمد نراقى «عدالت» را به معناى عمل كردن بر طبق معيارهاى شريعت و انجام تكاليف شريعت دانسته و مى گويد: «ميزان عدل در وسط هر امرى نيست، مگر شريعت حقه الهيه و طريقه نبوى كه از سرچشمه وحدت حقيقت صادر شده؛ پس آن ميزان عدل است در جميع چيزها» (نراقى، بى تا، ص 148).

 5. شهيد مطهرى چند معنا براى «عدالت» ذكر نموده است؛ از جمله: «عدالت عبارت است از اينكه آن استحقاق و آن حقى كه هر بشرى به موجب خلقت خودش و به موجب كار و فعاليت خودش به دست آورده است به او داده شود» (مطهرى، بى تا ب، ص 259).

 ايشان در جاى ديگر عدالت را به معناى مساوات گرفته و مى نويسد: «معنى عدالت و مساوات اين است كه ناهموارى ها و پستى و بلندى ها و بالا و پايين ها و تبعيض هايى كه منشأش سنت ها و عادات و يا زور و ظلم است بايد محو شود و از بين برود؛ و اما آن اختلاف ها و تفاوت ها كه منشأش لياقت واستعدادوعمل وكار و فعاليت افراد است بايدمحفوظ بماند»(مطهرى،بى تاالف، ص 143).

 به نظر مى رسد بتوان تعريف ديگرى براى «عدالت» ارائه نمود كه تركيبى از برخى تعاريف مزبور باشد: عدالت عبارت است از قرار گرفتن و گذاشتن هر چيز در جاى خويش به گونه اى كه حق آن ادا شود.

تعريف عدالت از منظر نهج البلاغه

حضرت على عليه السلام عدالت را به چند معنا به كار برده است كه به قرار ذيل مى باشند:

 1. انصاف داشتن

حضرت على عليه السلام در قسمتى از بيانات خود، عدل را به معناى انصاف دانسته و مى فرمايد: «العدل الانصاف» (نهج البلاغه، 1374، قصار 232، ص 399)؛ عدل عبارت است از انصاف.

 انصاف به معناى ميانه روى است؛ يعنى كارى عادلانه است كه افراط و تفريط در آن وجود نداشته باشد. انصاف مصدر عربى به معناى داد دادن، عدل و داد كردن، راستى كردن، به نيمه رساندن، نيمه چيزى گرفتن و ميانه روى است (عميد، 1361، ج 1، ص 249).

 حضرت در جاى ديگر، درباره انصاف مى فرمايد: «انصاف زداينده اختلافات و پراكندگى ها و موجب همبستگى است» (تميمى آمدى، 1366، ج 1، ص 82).

 2. فهم عميق، نيكو داورى كردن و...

در جاى ديگر، حضرت در توضيح معناى «عدل»، آن را بر چهار قسم تقسيم مى كند و مى فرمايد: «اَلْعَدْلُ مِنْهَا عَلَى أَرْبَعِ شُعَبٍ عَلَى غَائِصِ الْفَهْمِ وَ غَوْرِ الْعِلْمِ وَ زُهْرَةِ الْحُكْمِ وَ رَسَاخَةِ الْحِلْمِ فَمَنْ فَهِمَ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ وَ مَنْ عَلِمَ غَوْرَ الْعِلْمِ صَدَرَ عَنْ شَرَائِعِ الْحِلْمِ الْحُكْمِ وَمَنْ حَلُمَ لَمْ يفَرِّطْ فِى أَمْرِهِ وَ عَاشَ فِى النَّاسِ حَمِيدا» (نهج البلاغه، 1374، قصار 31، ص 365)؛ عدل بر چهار شعبه است: بر فهمى ژرف نگرنده، و دانشى پى به حقيقت برنده، و نيكو داورى فرمودن، و در بردبارى استوار بودن. پس آنكه فهميد به ژرفاى دانش رسيد و آنكه به ژرفاى دانش رسيد از آبشخور شريعت سيراب گرديد، و آنكه بردبار بود، تقصير نكرد و ميان مردم با نيكنامى زندگى نمود.

 در واقع، در اينجا اميرالمؤمنين عليه السلام مى خواهند با اين تبيين از عدالت، مصاديق عينى و اركان عدالت را تبيين كنند؛ يعنى عدالت در فهميدن مطلب، بدين معناست كه با عمق و ژرفانگرى آن را مورد مطالعه و بررسى قرار داد و بعد درباره آن مطلب قضاوت نمود. نيز مطالعه عميق و همه جانبه است كه انسان را به حقيقت نايل مى كند. بنابراين، اگر كسى درباره مطلبى مطالعات گسترده و عميق نداشته و فهم وى از آن سطحى باشد، نبايد اظهارنظر قطعى كند؛ چراكه اين خلاف عدالت است.

 امروزه درد بزرگى كه در جامعه وجود دارد اين است كه متأسفانه برخى افراد در بسيارى از مسائل، به ويژه مسائل دينى، خودشان را صاحب نظر مى دانند بدون اينكه مطالعات عميق، همه بعدى و ژرفا نسبت به آن مسائل داشته باشند و در برخى اوقات، حتى مطالعات سطحى نيز وجود ندارد كه مسلما به عقيده مولاى متقيان، اين عمل خلاف عدالت مى باشد.

 نكته ديگرى كه حضرت بدان اشاره مى نمايد اين است كه از ميان علوم و دانش هايى كه وجود دارند، آنهايى بر عدالت استوارند و عادلانه مى باشند كه انسان را به حقيقت و سعادت رهنمون كنند.

 مطلب بعدى كه از بيانات حضرت در خصوص عدالت در قضاوت استفاده مى شود اين است كه قضاوت و داورى بايد نيكو و براساس حق باشد و نيكو بودن آن بدين طريق است كه حق كسى ضايع نگردد و حق به حق دار داده شود.

 بشر ذاتا در برابر مشكلات، ناملايمات و گرفتارى ها خودش را مى بازد و رفتارها و اعمالى از خود بروز مى دهد كه قابل قبول نمى باشد و برخى اوقات از فشار روزگار و مشكلات حتى دست به خودكشى زده و خود را به دست خويش به قتل مى رساند. حضرت على عليه السلام مى فرمايد: در برابر مشكلات و ناملايمات، عكس العملى عادلانه است كه متكى به حلم، صبر و بردبارى باشد و انسان عادل بايد برخوردش در برابر مشكلات صبورانه بوده و روحيه خود را استوار و مقاوم نگه دارد.

 3. گذاشتن امور در جايگاه خويش

معناى ديگرى كه حضرت براى «عدالت» ذكر مى كند اين است كه عدالت امور را در موضع و جايگاه خاص خويش قرار مى دهد؛ يعنى عدالت وقتى محقق مى شود كه هرچيز سرجاى خودش باشد.

 از امام على عليه السلام پرسيدند: عدل برتر است يا بخشش؟ آن حضرت فرمود: «عدل و عدالت هر چيزى را در جاى خود مى نهد، در حالى كه بخشش آن را از جاى خود خارج مى سازد. عدالت تدبير عمومى مردم است، در حالى كه بخشش گروه خاصى را شامل است. پس عدالت شريف و برتر است» (نهج البلاغه، 1374، قصار 437، ص 440).

 در جملات فوق، حضرت دو امتياز، تفوق و برترى «عدل» بر «جود» را ذكر مى كند:

 1. عدالت، امور را در جايگاه خويش قرار مى دهد، در حالى كه جود امور را از موضع خود خارج مى كند. به عبارت ديگر، عدالت حق را به ذى حق رسانده و نمى گذارد كه حق كسى ضايع شود، اما جود هنرش اين است كه تفضل و احسان به كسى مى رساند، مسلم است كه اهميت احقاق حق نسبت به تفضل بيشتر است؛ يعنى اگر ما تفضل و جود نكنيم به كسى آسيبى نمى رسد، اما اگر عدالت اجرا نشود ممكن است حقى ضايع گردد و كسى متضرر شود.

 2. وجه ديگر تفوق عدل بر جود اين است كه عدالت تدبير عمومى مردم است، در حالى كه بخشش گروه خاصى را شامل است؛ يعنى وقتى عدالت اجرا شود عده بسيارى از آن مستفيض مى شوند؛ مثلاً، وقتى يك مجرم به جزاى اعمال خود مى رسد، بسيارى از جنايت كاران احساس ترس و وحشت مى كنند و برخى از آنها دست از جنايتشان برمى دارند تا مبادا يك روزى عدالت در مورد آنان نيز اجرا گردد و در نتيجه، امنيت در جامعه حاكم شده و همه از نعمت آن بهره مند مى شوند.

 بنابراين، چون جود و بخشش اختصاص به افراد خاصى داشته و عده اندكى از آن مستفيض مى شوند، ازاين رو، عدالت بر جود برترى دارد.

 4. مساوات و برابرى

يكى ديگر از تعاريفى كه در نهج البلاغه براى «عدالت» ذكر شده است مساوات و برابرى مى باشد. حضرت على عليه السلام در تقسيم بيت المال و اموال عمومى بسيار محتاط بود و اجازه نمى داد ذره اى از مال بيت المال بى جا مصرف شده و به غيرمستحق برسد. حضرت معتقد بود كه بايد بيت المال بين افراد به صورت مساوى تقسيم شده و حق كسى ضايع نگردد. مساوات واژه اى نسبتا مبهمى است كه مى توان معانى مختلفى از آن را اراده نمود. برخى از آن معانى منطبق بر باورهاى دينى بوده و برخى با آن منافات دارند. مثلاً، اگر مقصود از مساوات برابرى حقوق زن و مرد و كافر و مسلمان در نكاح ارث و قصاص و... باشد، خلاف شرع مقدس است، اما اگر منظور از مساوات برابرى عامه مردم در بهره مندى از حقوق مشتركشان باشد و به اصطلاح مساوات به معناى برابرى در شرايط مساوى باشد اين مطابق شرع مى باشد و در اينجا نيز مراد همين است. همچنان كه شهيد مطهرى در اين زمينه مى فرمايد: «اگر مقصود اين باشد كه عدالت يعنى رعايت تساوى در زمينه استحقاق هاى متساوى، البته معناى درستى است، عدل ايجاب مى كند اينچنين مساواتى را و اينچنين مساوات از لوازم عدل» (مطهرى، بى تا د، ص 56).

 امام على عليه السلام مى فرمايند: «اگر مال از آنِ من بود، همگان را برابر مى داشتم كه چنين تقسيم سزا است ـ تا چه رسد كه مال، مالِ خداست. بدانيد كه بخشيدن مال به كسى كه مستحق آن نيست، با تبذير، و اسراف يكى است. قدر بخشنده را در دنيا بالا برد و در آخرت فرود آرد، او را در ديده مردمان گرامى كند، و نزد خدا خوار گرداند. هيچ كس مال خود را آنجا كه نبايد نداد، و به نامستحق نبخشود، جز آنكه خدا او را از سپاس آنان محروم فرمود، و دوستى شان از آنِ ديگرى بود. پس اگر روزى پاى او لغزيد، و به يارى آنان نيازمند گرديد، در ديده ايشان بدترين يار است و لئيم ترين دوستدار» (همان، خ 126، ص 124).

 به نظر مولاى متقيان، عدالت همه جا بايد اجرا گردد، اما عدالت در اموال عمومى اهميتش بيشتر است. بنابراين، اينجا حضرت عدالت را به معناى مساوات گرفته است، اما نكته اى كه بايد بدان توجه گردد اين است كه منظور حضرت اين نيست كه به تفاوت ها، ويژگى ها و استعدادهاى افراد توجه نشود، بلكه مقصود از مساوات اين است كه ميان افرادى كه از نظر استعداد و... در يك رديف قرار دارند نبايد فرق، تفاوت و تبعيض قايل شده و بايد با همه يكسان برخورد گردد؛ يعنى مساوات بين افرادى كه شرايط يكسانى دارند معنا پيدا مى كند.

 5. عدم اتهام به خداوند

يكى ديگر از تعاريفى كه حضرت ذكر كرده، اتهام نزدن به خداوند متعال مى باشد. حضرت مى فرمايد: از امام عليه السلام نسبت به توحيد و عدل پرسيدند: حضرت فرمودند: «توحيد آن است كه خدا را در وهم نياورى، و عدل آن است كه او را متهم نسازى» (همان، قصار 470، ص 44).

 گرچه در اين معنا به عدالت خداوند پرداخته شده است، اما مى توان آن را به بندگان نيز تسرّى داد. همان گونه كه نسبت دادن چيزهاى نادرست وخلاف حقيقت و واقعيت به ساحت اقدس خداوند خلاف عدالت است، رفتارصحيح در مورد انسان ها و قضاوت عادلانه درباره آنها نيز به اين است كه اتهامات خلاف حقيقت وواقعيت رابه ايشان نسبت ندهيم.

عدالت اجتماعى

تعريف عدالت اجتماعى

دانشمندان تعاريف متعددومختلفى رابراى عدالت اجتماعى ذكر نموده اند كه در ذيل، به برخى از آنها اشاره مى شود:

 1. وقتى افلاطون از عدالت اجتماعى سخن مى راند، مقصودش «جامعه با نظم خوب و هم آهنگى در كل» مى باشد (David, 2001, p. 36).

 2. شهيد مطهرى در تعريف عدالت اجتماعى مى نويسد: «عدالت اجتماعى يعنى: برقرارى عدالت در ميان مردم» (مطهرى، 1372، ص 79).

 3. آيت اللّه مصباح عدالت اجتماعى را اين گونه تعريف نموده است: «عدالت در مفهوم اجتماعى يعنى: دادن حق هر صاحب حقى» (مصباح، 1384، ص 45).

تعريف عدالت اجتماعى از منظر امام على عليه السلام

امام على عليه السلام عدالت اجتماعى را به معناى تدبير عمومى گرفته و مى فرمايد: «الْعَدْلُ سَائِسٌ عَامٌّ وَ الْجُودُ عَارِضٌ خَاصٌّ» (نهج البلاغه، 1374، قصار 437، ص 440)؛ عدالت، تدبير عمومى مردم است، در حالى كه بخشش، گروه خاصى را شامل است.

 اگر ما اين تعريف و معنايى را كه حضرت از عدالت اجتماعى ارائه دادند، در كنار تعاريف ديگر حضرت براى عدالت قرار دهيم مى توانيم عدالت اجتماعى را از منظر امام على عليه السلام اين گونه تعريف نماييم: عدالت اجتماعى عبارت است از تدبير جامعه و امور مردم، به گونه اى هر چيزى در جاى خويش قرار گرفته و حق كسى ضايع نگردد.

 ما مباحث اين تحقيق را بر محور اين تعريف دنبال خواهيم كرد.

جايگاه عدالت اجتماعى

امام على عليه السلام عدالت اجتماعى را مهم ترين وظيفه انبيا و اوليا و فلسفه تشكيل حكومت اسلامى دانسته و آن قدر آن را حايز اهميت مى داند كه به عنوان يكى از ستون چهارگانه ايمان معرفى نموده است. در ذيل، با شمه اى از ديدگاه هاى حضرت درباره جايگاه و اهميت عدالت اجتماعى آشنا مى شويم.

 1. ارزش حكومت در گرو عدالت اجتماعى

امام على عليه السلام حكومت را بى ارزش دانسته و آن را حتى از يك كفش كهنه نيز كم اهميت تر تلقى نموده است؛ اما حكومت زمانى ارزش و اهميت پيدا مى كند كه وسيله و ابزارى براى اجراى عدالت اجتماعى قرار گيرد. در اين صورت، ارزش آن به حدى مى رسد كه ريختن خون در راه آن حلال و بلكه اجر و پاداش عظيم اخروى خواهد داشت.

 حضرت على عليه السلام مى فرمايد: «به خدا سوگند، همين كفش بى ارزش نزد من از حكومت بر شما محبوب تر است، مگر اينكه حقى با آن به پا دارم و ياباطلى را دفع نمايم» (همان، خ 33، ص 34).

 شهيد مطهرى در اين زمينه مى فرمايد: «همين حكومت و زعامت، در مسير اصلى و واقعى اش، يعنى به عنوان وسيله اى براى اجراى عدالت و احقاق حق و خدمت به اجتماع، فوق العاده مقدس است و مانع دست يافتن حريف و رقيب فرصت طلب و استفاده جو مى گردد؛ شمشير زدن براى حفظ و نگه دارى اش از دستبرد چپاولگران دريغ نمى ورزد» (مطهرى، بى تا ج، ص 106).

 بنابراين، حكومت و قدرت ذاتا ارزشمند نبوده، بلكه ارزش و اهميت آن به واسطه برقرارى عدالت اجتماعى است. اگر هدف آن، برقرارى عدالت اجتماعى باشد باارزش بوده و در غير اين صورت، ارزش و اهميتى نخواهد داشت.

 اصلاً فلسفه عينيت دين با سياست و اينكه حاكم بايد از طرف خدا تعيين گردد و يكى از شئون انبيا تشكيل حكومت تلقى شده و ائمّه اطهار عليهم السلامبه عنوان حاكمان بعد از پيامبر صلى الله عليه و آله منصوب شده اند و اينكه در عصر غيبت بايد ولىّ فقيه جامع الشرايط و عادل حكومت را به عهده گيرد، همه اينها براى اين است كه عدالت اجتماعى در جامعه برقرار گردد.

 حضرت در قسمت ديگرى از بياناتش هدف اصلى ظهور ولى عصر (عج) را برقرارى حكومت عادلانه دانسته و مى فرمايد: «آگاه باشيد! فردايى كه شما را از آن هيچ شناختى نيست، زمامدارى حاكميت پيدا مى كند كه غير از خاندان حكومت هاى امروزى است (حضرت مهدى عليه السلام). عمال و كارگزاران حكومت ها را بر اعمال بدشان كيفر خواهد داد، زمين ميوه هاى دل خود (معادن طلا و نقره) را براى او بيرون مى ريزد، و كليدهايش را به او مى سپارد، او روش عادلانه در حكومت حق را به شما مى نماياند، و كتاب خداوسنت پيامبر صلى الله عليه و آله را كه تاآن روز متروك مانده اند، زنده مى كند» (نهج البلاغه، 1374، خ 138، ص 135).

 از جملات فوق استنباط مى شود كه يكى از بركات حكومت عادلانه، فراوانى نعمت مى باشد و از آن رو كه در زمان ظهور امام زمان (عج) عدالت واقعى برقرار مى گردد، نعمت ها به حدى فراوان مى شود كه در جامعه هيچ فقيرى يافت نخواهد شد.

 بنابراين، امام على عليه السلام سياستى را مورد توجه قرار مى دهد كه در آن رستگارى و پرهيزگارى توسعه يابد و بنيان آن بر عدالت باشد. «بر اين اساس، در نگاه او هسته اصلى سياست عدالت است؛ سياستى كه فضيلت گرايانه به انسان و تعاملات انسانى در جامعه مى نگرد و نه سياستى كه عبارت از تشخيص هدف و تحصيل هر نوع وسيله براى وصول به آن باشد» (نظرى، 1387، ص 64ـ65).

 2. عدالت با فضيلت ترين عمل

حضرت على عليه السلام عدالت اجتماعى را برترين عمل، و رهبر عادل را بهترين و شايسته ترين بندگان خداوند شمرده و مى فرمايد: «پس بدان كه برترين بندگان خدا در پيشگاه او رهبر عادل است كه خود هدايت شده و ديگران را هدايت مى كند، سنت شناخته شده را بر پا دارد، و بدعت ناشناخته را بميراند. سنت ها روشن و نشانه هايش آشكار است، بدعت ها آشكار و نشانه هاى آن بر پاست» (نهج البلاغه، 1374، خ 164، ص 167).

 3. عدالت، محبوب ترين عمل

حضرت در نامه اى به مالك اشتر، او را به برقرارى عدالت توصيه و سفارش كرده و مى فرمايد: «و بايد از كارها آن را بيشتر دوست بدارى كه نه از حق بگذرد و نه فرو ماند و عدالت آن فراگيرتر بود» (همان، نامه 53، ص 327).

 يعنى در امور اجتماعى مردم و زمامدارى آنها بايد سرلوحه و معيار سياست گذارى ها، خط مشى ها، برنامه ريزى ها، رفتارها، قضاوت ها و داورى ها و... برقرارى عدالت باشد.

 4. انعطاف ناپذير بودن عدالت

امام على عليه السلام معتقد بود در اجراى عدالت نبايد مسامحه گر و انعطاف پذير بود، بلكه بايد عدالت را به طور صحيح و كامل اجرا نمود. سيره عملى حضرت نيز گواه اين مدعاست؛ امام على عليه السلام در هيچ شرايطى حاضر نبود خلاف عدالت رفتار نمايد. حضرت مى فرمايد: «به خدا سوگند، برادرم عقيل را ديدم كه به شدت تهيدست شده و از من درخواست داشت تا يك من از گندم هاى بيت المال را به او ببخشم. كودكانش را ديدم كه از گرسنگى موهايشان ژوليده، و رنگشان تيره شده، گويا با نيل رنگ شده بودند. پى در پى مرا ديدار و درخواست خود را تكرار مى كرد. چون به گفته هاى او گوش دادم، پنداشت كه دين خود را به او واگذار مى كنم، و با رفتار دلخواه او، از راه و رسم عادلانه خود دست برمى دارم. روزى آهنى را در آتش گداخته به جسمش نزديك كردم تا او را بيازمايم، پس چونان بيمار از درد فرياد زد و نزديك بود از حرارت آن بسوزد. به او گفتم: اى عقيل، گريه كنندگان بر تو بگريند! از حرارت آهنى مى نالى كه انسانى به بازيچه آن را گرم ساخته است، اما مرا به آتش دوزخى مى خوانى كه خداى جبارش با خشم خود آن را گداخته است؟ تو از حرارت ناچيز مى نالى و من از حرارت آتش الهى ننالم؟» (همان، خ 224، ص 259).

 در جاى ديگر، به عبدالله بن زمعة ـ كه از شيعيان و پيروان آن حضرت بود و در خلافت امام نزد او آمد و مالى از بيت المال خواست ـ فرمود: «اين مال نه از آنِ من است و نه از آن تو. بلكه فيى ء است، و از آنِ همه مسلمانان، و براى به خدمت گرفتن شمشيرِ آنان. اگر تو در جنگ با آنان يار باشى چون ايشان، از مال برخوردار باشى، وگرنه آنچه به دست آورند، نبايدديگران بخورند»(همان،خ232،ص265).

 عده اى از فرصت طلبان مسلمان نما بر حضرت خرده گرفتند كه چرا بيت المال را مساوى بخشيده، حال آنكه بايد بين بزرگان و اشراف و فقرا امتياز و تفاوت قايل شود. امام على عليه السلام در پاسخ آنان فرمود: «مرا فرمان مى دهيد تا پيروزى را بجويم به ستم كردن درباره آن كه والى اويم؟ به خدا كه، نپذيرم تا جهان سرآيد، و ستاره اى در آسمان پى ستاره اى برآيد» (همان، خ 126، ص 124).

 بنابراين، حضرت حاضر نبود به هيچ وجه از اجراى عدالت كوتاه آمده و در اجراى آن سستى و مسامحه كند.

 5. عدالت اجتماعى، مهم ترين وظيفه كارگزاران

امام على عليه السلام عمده ترين و مهم ترين وظيفه كارگزاران حكومتى را برقرارى عدالت اجتماعى در بلاد و شهرها دانسته و مى فرمايد: «و آنچه بيشتر ديده واليان بدان روشن است، برقرارى عدالت در شهرها و ميان رعيت، دوستى پديدشدن است» (همان،نامه 53، ص 331).

 بعد از حاكم و رهبر جامعه، كارگزاران حكومتى مثل وزرا، واليان و استانداران، فرمانداران، شهرداران، نظاميان، مديران و كارمندان نقش كليدى در اجرا و برقرارى عدالت اجتماعى دارند. در اين زمينه، حضرت سفارش هايى دارد كه آنها را مورد بررسى قرار مى دهيم.

 به نظر امام على عليه السلام، عدالت كارگزاران حكومتى از اهميت والا و بى بديلى برخوردار مى باشد.

 حضرت در موارد متعدد، كارگزاران حكومتى را از ظلم و بى عدالتى برحذر داشته و آن را غيرقابل تحمل تلقى نموده است.

 حضرت به زيادبن ابيه، نايب عبدالله بن عباس در بصره ـ كه از جانب امام على عليه السلام در اهواز و فارس و كرمان حكومت داشت ـ مى نويسد: «و همانا من به خدا سوگند مى خورم، سوگندى راست. اگر مرا خبر رسد كه تو در فيى ء مسلمانان اندك يا بسيار خيانت كرده اى، چنان بر تو سخت گيرم كه اندك مال مانى و درمانده به هزينه عيال، و خوار و پريشان حال، و السلام» (همان، نامه 20، ص 283).

 در جاى ديگر، در نامه اى به مصقله بن هبيره شيبانى، كه از جانب امام عامل اردشير خرّه بود، مى نويسد: «از تو به من خبرى رسيده است. اگر چنان كرده باشى، خداى خود را به خشم آورده و امام خويش را نافرمانى كرده باشى. تو غنيمت مسلمانان را كه نيزه ها و اسب هاشان گرد آورده، و ريخته شدن خون هاشان فراهم آورده، به عرب هايى كه خويشاوندان تواند، و تو را گزيده اند، پخش مى كنى! به خدايى كه دانه را كفيده و جاندار را آفريده، اگر اين سخن راست باشد، نزد من رتبت خود را فرود آورده باشى و ميزان خويش را سبك كرده. پس حق پروردگارت را خوار مكن و دنياى خود را به نابودى دينت آباد مگردان كه از جمله زيان كاران باشى. بدان! مسلمانانى كه نزد تو و ما به سر مى برند، حقشان از اين غنيمت يكسان است، براى گرفتن آن نزد من مى آيند. حق خود را مى گيرند و بازمى گردند» (همان، نامه 43، ص 315ـ316).

 حضرت همواره كارگزاران حكومتى را به رفتار عادلانه و منصفانه با مردم توصيه و سفارش مى نمود.

 امام عليه السلام در نامه اى به يكى از مأموران جمع آورى ماليات، او را به برخورد درست، منصفانه و عادلانه با مردم توصيه كرده و مى نويسد: «پس داد مردم را از خود بدهيد و در برآوردن حاجت هاى آنان شكيبايى ورزيد، كه شما رعايت را گنجورانيد و امت را وكيلان و امامان را سفيران. حاجت كسى را روا ناكرده مگذاريد، و او را از آنچه مطلوب اوست بازمداريد ـ و براى گرفتن ـ خراج، پوشش زمستانى و تابستانى ـ رعيت ـ را مفروشيد و چارپايى كه بدان كار كنند و بنده اى را ـ كه در اختيار دارند ـ و براى درهمى كسى را تازيانه مزنى» (همان، نامه 51، ص 324).

 دليل اهميت اين مطلب روشن است؛ زيرا عدالت اجتماعى مهم ترين بعد عدالت بوده و اجراى آن بدون مجريان و كارگزاران عادل امكان پذير نمى باشد.

 بنابراين، عدالت اجتماعى جايگاه بس مهم و والايى نزد حضرت داشت، به گونه اى كه از جمله بنيادى ترين اصول سياسى و حكومتى امام على عليه السلامرا تشكيل مى داد كه بدون فهم آن نمى توان درك درستى از دولت ايشان ارائه نمود. با اين حال، نبايد عدالت اجتماعى را در انديشه و سيره امام على عليه السلامصرفا يك امر اخلاقى به شمار آورد، بلكه بايد آن را پايه اى ترين اصل مديريت سياسى و اجتماعى ساختار قدرت سياسى وى قلمداد كرد؛ همچنان كه جرج جرداق در اين زمينه مى نويسد: «عدالت از نظر وى مذهب و شيوه اى نيست كه از ديگران آموخته باشد (گرچه پس از وى اين شيوه خود مكتبى شد) و برنامه اى نيست كه سياست فرمان روايى آن را ايجاب كرده باشد (اگرچه جزء تجزيه ناپذير آن به شمار مى رفت) هرچند او اين راه را رفت و در دل هاى همه پاكان جهان براى هميشه جاى گرفت، بلكه عدالت در مكتب اخلاقى و معنوى او اصلى است كه با اصول ديگرى پيوند دارد و سرشتى است كه ممكن نيست او خود را بر ضد آن وادارد... و چنان است كه گويى اين عدالت خواهى، ماده تشكيل دهنده ساختمان جسمانى او و خونى است كه در قلب و عروقش مى جوشد و جانى است كه زندگى اش بدان بسته است» (جرداق، 1375، ج 6، ص 64).

مزاياى برقرارى عدالت اجتماعى

 1. جلوگيرى از شورش هاى مردمى

يكى از اولويت ها و اهداف اساسى و حياتى حكومت ها تأمين امنيت مى باشد. امروزه ثبات و امنيت يكى از مهم ترين عناصر قدرت يك كشور تلقى مى شود.

 به نظر اميرالمؤمنين على عليه السلام، يكى از مزاياى برقرارى عدالت اجتماعى اين است كه باعث رضايت مندى مردم از حكومت و جلوگيرى از شورش هاى مردمى شده و در نتيجه، ثبات و امنيت كشور تضمين خواهد شد.

 امام على عليه السلام به زيادبن ابيه والى فارس مى فرمايد: «عدالت را به كار گير و از بى انصافى و بى عدالتى بر حذر باش كه بى انصافى كردن با مردم آنان را آواره مى كند و بى عدالتى به قيام مسلحانه وامى دارد» (نهج البلاغه، 1374، كلمات قصار 476، ص 445).

 به راستى وقتى ما عوامل شكل گيرى انقلاب ها و شورش هاى مردمى را بررسى مى كنيم، پى مى بريم كه مهم ترين و اساسى ترين عوامل انقلاب ها و شورش هاى مردمى، وجود بى عدالتى ها و نابرابرى ها مى باشد. نمونه فعلى آن، شكل گيرى شورش هاى مردمى در كشورهاى عربى از جمله مصر، تونس، بحرين، يمن، ليبى، عربستان و... مى باشد كه مردم از بى عدالتى ها به ستوه آمده اند و حاضرند به هر قيمتى كه شده حكومت را ساقط نموده و حكومت دلخواه خويش را جايگزين كنند.

 2. عدالت، وسيله گشايش

اجراى عدالت اجتماعى موجب تفرج و گشايشى براى عموم مردم جامعه مى شود.

 امام على عليه السلام مى فرمايد: «به خدا سوگند، بيت المال تاراج شده را هر كجا كه بيابم به صاحبان اصلى آن بازمى گردانم، گرچه با آن ازدواج كرده يا كنيزانى خريده باشند؛ زيرا در عدالت، گشايش براى عموم است. آن كس كه عدالت بر او گران آيد، تحمل ستم بر او سخت تر است» (همان، خ 15، ص 16).

 از بيانات فوق استنباط مى شود كه عدالت انعطاف ناپذير بوده و مدارا و مصلحت انديشى در آن جايز نيست و بايد عدالت بى چون و چرا اجرا گردد؛ زيرا اجراى عدالت باعث مى شود كه عده زياد و عموم و توده هاى مردم از نتيجه آن مستفيض شوند، در حالى كه از بى عدالتى و ستم، تنها عده اى اندك، آن هم به ظاهر، از آن بهره مند مى شوند. آنها نيز وقتى نتوانند عدالت را تحمل كنند، اگر روزى مورد ظلم واقع شوند، به طريق اولى نمى توانند ظلم و ستم را تحمل كنند. ازاين رو، عدالت به نفع اين دسته نيز مى باشد. يعنى آنهايى كه با اجراى عدالت مخالفند، غافلند از اينكه وقتى بى عدالتى و ظلم در جامعه ترويج گردد، يك روز بى عدالتى گريبان آنان را نيز خواهد گرفت، آن وقت است كه از مخالفت با اجراى عدالت پشيمان خواهند شد.

 3. عدالت، موجب اميدوارى

عدالت اجتماعى موجب اميدوارى مردم و يأس و نااميدى دشمنان مى شود. امام على عليه السلام در نامه اى به محمدبن ابوبكر فرماندار مصر مى نويسد: «با مردم فروتن باش. نرمخو و مهربان باش، گشاده رو و خندان باش. در نگاه هايت و در نيم نگاه و خيره شدن به مردم، به تساوى رفتار كن تا بزرگان در ستم كارى تو طمع نكنند، و ناتوان ها در عدالت تو مأيوس نگردند» (همان، نامه 27، ص 289).

 در اينجا حضرت به فرماندار بصره توصيه مى كند كه رفتارهاى شما با مردم بايد عادلانه باشد، حتى نگاه كردن به مردم نيز بايد براساس عدالت باشد؛ زيرا اجراى عدالت و رفتارهاى عادلانه كارگزاران حكومتى موجب مى شود كه مردم نسبت به حكومت دلگرم شده و به حكومت و آينده آن با ديد اميدوارانه و مثبت بنگرند و در نتيجه، اقتدار حكومت بيشتر شده و دشمن نخواهد توانست از طريق توطئه ها و دسيسه ها مردم را عليه حكومت شورانده و حكومت را تضعيف كند.

 4. اداشدن حقوق متقابل رهبر و مردم

رهبر و حاكم جامعه و مردم، هركدام حقى به گردن يكديگر دارند و عدالت اجتماعى باعث مى شود كه رهبر و مردم ـ هر دو ـ به حق خويش نايل آيند. حضرت در اين زمينه مى فرمايد: «و در ميان حقوق الهى، بزرگ ترين حق، حق رهبر بر مردم و حق مردم بر رهبر است. مردم اصلاح نمى شوند مگر به اصلاح حاكمان و حاكمان اصلاح نمى شوند مگر به استقامت و پايدارى مردم... و آن گاه كه مردم حق رهبرى را ادا كنند و زمامدار حق مردم را بپردازد، حق در آن جامعه بين آنها عزت يابد و راه هاى دين پايدار و نشانه هاى عدالت برقرار و سنت (پيامبر) پايدار گردد، پس روزگار اصلاح شود و مردم در تداوم حكومت اميدوار، و دشمن در آرزوهايش مأيوس مى گردد. اما اگر مردم بر حكومت چيره شوند يا زمامدار بر مردم ستم كند، وحدت كلمه از بين مى رود، نشانه هاى ستم آشكار و نيرنگ بازى در دين فراوان مى گردد» (همان، خ 216، ص 248).

 به نظر حضرت، دو چيز موجب استحكام پايه هاى حكومت و تعالى جامعه مى شود كه عبارتند از: اصلاح حاكم و صبر و استقامت مردم؛ يعنى از يك طرف، رهبر جامعه بايد رفتارهاى صحيح و هنجارى داشته باشد و از سوى ديگر، مردم نيز صبور و مقاوم باشند و در برابر سختى ها، ناملايمات و گرفتارى هاى اجتماعى روحيه خود را از دست نداده و هميار حكومت باشند و اين دو امر زمانى تحقق پيدا مى كند كه عدالت اجتماعى در جامعه برقرار گردد.

نقش مردم در برقرارى عدالت اجتماعى

شيوه حكومت هاى ستم پيشه در طول تاريخ بر اين بوده است كه به ملت ها چنين بنمايانند كه آنان در اين مهم، بلكه همه مسائل حكومتى نقشى ندارند و وظيفه آنان تنها پيروى از دستورهاى حاكم است. «بسيارى از روحانيان و رهبران مسيحى و پاره اى از فرقه هاى اسلامى به پيروان خود آموزش مى دادند كه در برابر حاكمان ستمكار و برنامه هاى آنان بايد تسليم بود. اين آموزش هاى نادرست قدرتمندان ستم پيشه و توصيه گران از يك سو و جهل و فقر مردم نيز از سوى ديگر سبب شده است كه از طرف مردم كمتر حركت و جنبشى عليه ستم و ستمگران و در راستاى عدالت صورت پذيرد» (باقرى، 1386، ص 122).

 از منظر امام على عليه السلام حاكم اسلامى براى دستيابى به عدالت اجتماعى و برقرارى عدالت در جامعه نيازمند ياران همدل و همراه است؛ يارانى كه وقتى آنان را براى اجراى عدالت و يا مبارزه با عدالت ستيزان فراخواند، بى هيچ بهانه اى به گرد او حلقه زنند، دستوراتش را بشنوند و بدان جامه عمل بپوشند؛ ولى اگر چنين نيروى وجود نداشت، زمينه اجراى عدالت در جامعه نخواهد بود.

 از ديدگاه امام على عليه السلام، مردم از چند طريق مى توانند در برقرارى عدالت اجتماعى نقش داشته باشند. در ذيل، به برخى از آنها اشاره مى شود:

 الف. برگزيدن حاكم عادل اطاعت از او

يكى از عواملى كه قدرت يك كشور را افزايش مى دهد اتحاد، اتفاق، همدلى و همكارى مردم با مسئولان است. اگر مردم با حكومت همراه نباشند و به دستورات رهبر و حاكم خود اعتنا نكرده و از اوامر او سرپيچى كنند، مسلم است كه چنين حكومتى، هرچند رهبرى عادل در رأس آن قرار گرفته باشد، اما دوام نداشته و با چالش هاى متعددى مواجه مى شود و نمى تواند به اهداف خود نايل آيد. ازاين رو، امام على عليه السلام در موارد متعدد از مردم مى خواست با حكومت وى همكارى نموده و از ايجاد چالش و سنگ اندازى خوددارى كنند تا وى بتواند به درستى عدالت را در جامعه برقرار كند. حضرت در قسمتى از بيانات خويش مى فرمايد: «اى مردم! مرا بر كار خود يار باشيد و فرمانم را اطاعت كنيد. به خدا سوگند، كه داد ستمديده را از آن كه بر او ستم كرده بستانم و مهار ستمكار را بگيرم و به ناخواه اورا تا به آبشخور حق كشانم» (نهج البلاغه، 1374، خ 136، ص 134).

 بنابراين، يكى از نقش هاى مردم در برقرارى عدالت اجتماعى اين است كه اولاً، حاكم عادل را براى رهبرى خود برگزينند و با كسى بيعت كنند كه شايسته رهبرى و حكومت بوده وعادل باشد. ثانيا، وقتى حاكم عادل در رأس حكومت قرار گرفت از اوامر و دستورات او اطاعت و پيروى كنند.

 ب. امر به معروف و نهى از منكر

يكى ديگر از طرق سهم گيرى مردم در برقرارى عدالت اجتماعى، امر به معروف و نهى از منكر مى باشد. امام على عليه السلام مى فرمايد: «و همه كارهاى نيك و جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهى از منكر، چون دميدنى است به درياى پرموج و پهناور. و همانا امر به معروف و نهى از منكر نه اجلى را نزديك كنند و نه از مقدار روزى بكاهند و فاضل تر از همه اينها سخن عدالت است كه پيش روى حاكمى ستمكار گويند» (همان، قصار 375، ص 429).

 حضرت در اين قسمت از بيانات حكيمانه خويش، اين نكته را يادآور مى شود كه اعمال حسنه افراد ارزش هاى متفاوت دارند، برخى از ارزش و اهميت بيشتر برخوردار بوده و برخى ارزش كمترى دارا مى باشند؛ اما در اين ميان، اهميت و جايگاه امر به معروف و نهى از منكر بسيار والا مى باشد، به حدى كه ارزش كارهاى حسنه ديگر در مقايسه و در برابر آن اندك است. اما خود امر به معروف و نهى از منكر نيز داراى مراتب و درجاتى مى باشد كه اهميت و ارزش برخى از درجات، بر ديگرى ترجيح دارد. بالاترين درجه و ارزش امر به معروف و نهى از منكر اين است كه در مورد حاكم جائر باشد و او را از كارهاى قبيح، زشت و غيرعادلانه باز داشته و به كارهاى حسنه و عادلانه هدايت و راهنمايى نمايد.

 به نظر مى رسد علت اهميت اين امر اين باشد كه اولاً، سخن حق گفتن در برابر حاكم و رهبر ستمكار كار دشوار و سختى است و جرئت و شجاعت خاصى را مى طلبد. ثانيا، مهم تر از آن، وقتى كه حاكم يك جامعه اصلاح گردد و عادل شود، جامعه نيز به مرور اصلاح خواهد شد، همچنان كه آمده است: مردم بر دين و آيين حاكمان خويش مى باشند. ازاين رو، امر به معروف و نهى از منكر در مورد حاكم ارزش و اهميت خاص و ويژه اى دارد.

 ج. مشورت نمودن با حاكم

نقش ديگرى كه مردم در اجراى عدالت اجتماعى دارند اين است كه با مشورت دهى، توصيه و راهنمايى خويش به حاكم و كارگزاران حكومتى، آنها را در اجراى هرچه بهتر عدالت اجتماعى يارى رسانند. حضرت در اين مورد مى فرمايد: «و گمان مبريد اگر حقى به من پيشنهاد دهيد بر من گران آيد، يا در پى بزرگ نشان دادن خويشم؛ زيرا كسى كه شنيدن حق، يا عرضه شدن عدالت بر او مشكل باشد، عمل كردن به آن، براى او دشوارتر خواهد بود. پس، از گفتن حق، يا مشورت در عدالت خوددارى نكنيد؛ زيرا خود را برتر از آن كه اشتباه كنم و از آن ايمن باشم نمى دانم، مگر آنكه خداوند مرا حفظ فرمايد. پس همانا من و شما بندگان و مملوك پروردگاريم كه جز او پروردگارى نيست. او مالك ماست، و ما را بر نفس خود اختيارى نيست. ما را از آنچه بوديم خارج و بدانچه صلاح ما بود در آورد. به جاى گمراهى، هدايت، و به جاى كورى، بينايى به ما عطا فرمود» (همان، خ 216، ص 250).

 مسلم است، حاكمى كه خود معصوم است نياز به توصيه و راهنمايى ديگران ندارد، اما حضرت مى خواهد اولاً، مردم از اين طريق با حاكم خويش در ارتباط بوده و در امور حكومت همكار و هميار مسئولان حكومتى باشند. ثانيا، درسى است براى ديگر حاكمان و كارگزاران كه از راهنمايى و تخصص ديگران، به ويژه نخبگان، غفلت نورزيده و مشورت پذير باشند.

موانع اجراى عدالت

امام على عليه السلام چند چيز را مانع برقرارى و اجراى عدالت اجتماعى مى داند كه بايد برطرف شوند تا عدالت اجتماعى تحقق پيدا كند.

 1. هواهاى نفسانى

يكى از چيزهايى كه مانع جدى براى رسيدن انسان به تكامل، تعالى، سعادت و عدالت است، پيروى از هواها و خواهش هاى سيرى ناپذير نفسانى مى باشد. افرادى كه اسير هواهاى نفسانى و تمايلات نامشروع نفس خويش باشند نمى توانند از برخوردهاى دوگانه با مردم، برخوردهاى تبعيض آميز با آنان، تبعيض در تقسيم بيت المال و واگذارى پست ها... مال اندوزى، امتيازجويى و امتيازخواهى و ظلم و ستم و... پرهيز كنند و در نتيجه، جامعه را به بى عدالتى سوق داده و مانع برقرارى عدالت در جامعه مى شوند.

 از همين روست كه مولاى متقيان على عليه السلام دورى از هوا و هوس را از ويژگى هاى فرد متقى و پرهيزگار و از نشانه هاى وجود ملكه عدالت در شخص دانسته و مى فرمايد: «عدل را بر خود گماشته و نخستين نشانه آن اينكه هوا و هوس را از دل برداشته، حق را مى شناسد و به آن عمل مى كند» (همان، خ 87، ص 69).

 حضرت جاى ديگر، در نامه اى به اسودبن قطيبه حاكم حلوان، هواهاى نفسانى را مانع برقرارى عدالت دانسته و مى فرمايد: «اما بعد، چون والى را هواها گونه گون شود، او را از بسيارى عدالت، باز دارد. پس بايد كار مردم در آنچه حق است، نزد تو يكسان باشد، كه ستم را با عدل عوض ندهند» (همان، نامه 59، ص 344).

 2. حاكم ستمگر

همان گونه كه ذكر شد، حاكم نقش مهم و اساسى در اجراى عدالت اجتماعى دارد؛ بنابراين، اگر حاكم جامعه ظالم و جائر باشد، مسلم است كه عدالت در آن جامعه برقرار نخواهد شد. حضرت در اين زمينه مى فرمايد: «و بدترين مردم نزد خدا، رهبر ستمگرى است كه خود گمراه و مايه گمراهى ديگران است، كه سنت پذيرفته را بميراند، و بدعت ترك شده را زنده گرداند. و من از رسول خدا9 شنيدم كه گفت: روز قيامت رهبر ستمگر را بياورند كه نه ياورى دارد و نه كسى از او پوزش خواهى مى كند، پس او را در آتش جهنم افكنند، و در آن چنان مى چرخد كه سنگ آسياب، تا به قعر دوزخ رسيده، به زنجير كشيده شود» (همان، خ 164، ص 168).

 بى گمان، كسانى مى توانند عدالت خواه و مجرى عدالت اجتماعى باشند كه خود عادل باشند و كسانى كه خود پر از هواهاى نفسانى اند و از عدالت بهره مند نيستند نمى توانند عدالت را برپا كنند؛ زيرا فاقد شى ء نمى تواند معطى شى ء باشد.

 3. عدم فرمان بردارى از پيشواى عادل

مانع ديگرى كه مانع برقرارى عدالت است و نمى گذارد كه عدالت اجتماعى به طور صحيح و كامل در جامعه اجرا گردد، عدم اطاعت و فرمان بردارى مردم از حاكم عادل و همكارى نكردن با او مى باشد.

 حضرت در موارد متعددى مردم كوفه را در عدم همكارى و هميارى در اجراى عدالت مذمت و سرزنش كرده و در قسمتى از بيانات نورانى خويش مى فرمايد: «اگر خداوند، ستمگر را چند روزى مهلت دهد، از بازپرسى و عذاب او غفلت نمى كند، و او بر سر راه، در كمين گاه ستمگران است، و گلوى آنها را در دست گرفته تا از فرو رفتن آب دريغ دارد. آگاه باشيد! به خدايى كه جانم در دست اوست، شاميان بر شما پيروز خواهند شد، نه از آن رو كه از شما به حق سزاوارترند، بلكه در راه باطلى كه زمام دارشان مى رود شتابان فرمان بردارند و شما در گرفتن حق من سستى مى ورزيد، و هر آينه، ملت هاى جهان صبح مى كنند در حالى كه از ستم زمام دارانشان در ترس و وحشتند، من صبح مى كنم در حالى كه از ستمگرى پيروان خود وحشت دارم. شما را براى جهاد با دشمن برانگيختم، اما كوچ نكرديد، حق را به گوش شما خواندم، ولى نشنيديد، و در آشكار و نهان شما را دعوت كردم، اجابت نكرديد، پند و اندرزتان دادم، قبول نكرديد. آيا حاضران غايب مى باشيد؟ و يا بردگانى در شكل مالكان؟! فرمان خدا را بر شما مى خوانم از آن فرار مى كنيد، و با اندرزهاى رسا و گويا شما را پند مى دهم، از آن پراكنده مى شويد. شما را به مبارزه با سركشان ترغيب مى كنم، هنوز سخنانم به آخر نرسيده، چون مردم سبا، متفرق شده، به جلسات خود بازمى گرديد، و در لباس پند و اندرز، يكديگر را فريب مى دهيد تا اثر تذكرات مرا از بين ببريد. صبحگاهان كجى هاى شما را راست مى كنم، شامگاهان به حالت اول برمى گرديد؛ چونان كمان سختى كه نه كسى قدرت راست كردن آن را دارد و نه خودش قابليت راست شدن را داراست. اى مردم كه بدن هاى شما حاضر و عقل هاى شما پنهان و افكار و آراء شما گوناگون است و زمام داران شما دچار مشكلات شمايند، رهبر شما از خدا اطاعت مى كند، شما با او مخالفت مى كنيد، اما رهبر شاميان خداى را معصيت مى كند، از او فرمانبردارند. به خدا سوگند، دوست دارم معاويه شما را با نفرات خود مانند مبادله درهم و دينار با من سودا كند، ده نفر از شما را بگيرد و يك نفر از آنها را به من بدهد!» (همان، خ 97، ص 88ـ89).

 همان گونه كه گذشت، از منظر امام على عليه السلام حاكم اسلامى براى دستيابى به عدالت اجتماعى و برقرارى عدالت در جامعه نيازمند ياران همدل و همراه است؛ يارانى كه وقتى آنان را براى اجراى عدالت و يا مبارزه با عدالت ستيزان فراخواند، بى هيچ بهانه اى به گرد او حلقه زنند، دستوارتش را بشنوند و بدان جامه عمل بپوشند؛ ولى اگر چنين نيرويى وجود نداشت، زمينه اجراى عدالت در جامعه نخواهد بود.

نتيجه گيرى

از آنچه گذشت، نتايج ذيل به دست مى آيد:

 1. از منظر نهج البلاغه مهم ترين وظيفه حكومت اسلامى برقرارى عدالت در جامعه بوده و رفاه و آسايش آحاد جامعه و تحقيق صلح و امنيت واقعى تنها در سايه عدالت امكان پذير مى باشد.

 2. عدالت، اساسى ترين شرط حاكم اسلامى است؛ چراكه تحقق عدالت اجتماعى با وجود حاكم جائر ناممكن مى باشد.

 3. حكومت و قدرت، ابزار اجراى عدالت اجتماعى بوده و اگر در اين مسير قرار بگيرد ارزشمند است، در غير اين صورت چنين حكومتى ارزش و اهميت چندانى نخواهد داشت.

 4. آحاد جامعه نيز با مشاركت سياسى خويش و نصيحت و راهنمايى نمودن كارگزاران حكومتى و... مى توانند نقش مهمى در جهت برقرارى عدالت اجتماعى ايفا نمايند.

منابع

نهج البلاغه (1374)، ترجمه سيدجعفر شهيدى، چ چهاردهم، تهران، علمى و فرهنگى.

آذرنوش، آذرتاش (1383)، فرهنگ معاصر عربى ـ فارسى، چ چهارم، تهران، نشر نى.

افلاطون (1374)، كتاب جمهور، ترجمه فؤاد روحانى، چ ششم، تهران، علمى و فرهنگى.

باقرى، فردين (1386)، عدالت اجتماعى در گستره جهانى، چ دوم، تهران، جهاد دانشگاهى.

تميمى آمدى،، عبدالواحدبن محمد (1366)، شرح غررالحكم و دررالكلم، تهران، دانشگاه تهران.

جرداق، جرج (1375)، الامام على عليه السلام صوت العدالة الانسانية، بيروت، دار مكتبه الحيات.

ساباين، جرج هلند (1353)، تاريخ نظريات سياسى، ترجمه بهاءالدين پازارگاد، چ چهارم، تهران، اميركبير.

سياح، احمد (بى تا)، فرهنگ بزرگ جامع نوين، تهران، اسلام.

عميد، حسن (1361)، فرهنگ عميد، تهران، اميركبير.

مصباح، محمدتقى (1384)، حقوق و سياست در قرآن، قم، مؤسسه آموزشى و پژوهشى امام خمينى قدس سره.

مطهرى، مرتضى (بى تا الف)، بيست گفتار، تهران، صدرا.

ـــــ (بى تا ب)، سيرى در سيره ائمه اطهار عليهم السلام، تهران، صدرا.

ـــــ (بى تا ج)، سيرى در نهج البلاغه، تهران، صدرا.

ـــــ (بى تا د)، عدل الهى، تهران، صدرا.

ـــــ (1370)، مجموعه آثار، چ دوم، تهران، صدرا.

ـــــ (1372)، تكامل اجتماعى انسان به ضميمه هدف زندگى، چ هفتم، تهران، صدرا.

معين، محمد (1360)، فرهنگ فارسى، چ چهارم، تهران، اميركبير.

نراقى، ملّااحمد (بى تا)، معراج السعاده، بى جا، جاويدان.

نظرى، فرشاد (1387)، عدالت و سياست؛ بررسى ابعاد نظرى و كاربردى عدالت در گفتمان سياسى اسلام و غرب، تهران، دانشگاه امام صادق عليه السلام.

David. D. Raphael (2001), Concepts of Justice, Oxford, Oxford University Press.